

وداعِ قداره با آلبانی

لوران گریسامه و دانیل شنیدرمن
ترجمه اکبر سلیمان

گفتگوی روزنامه لوموند با نویسنده بزرگ آلبانی، اسماعیل قداره

گفتگو کنندگان: لوران گریسامه و دانیل شنیدرمن

آلبانی باریکه‌ای است کوچک، که پهلویش شرقی خود را به آب داده و کنار دریای آدریاتیک دراز کشیده است. در اروپا (منطقه بالکان) شمال و غربش به یوگسلاوی و جنوب شرقی به یونان محدود می‌شود. نام قدیمش «سرزمین عقابها»^۱ است و سه میلیون نفر جمعیت دارد که هفتاد درصدش مسلمانند.

از سال گذشته که شوروی برای نجات کشتی طوفانزده‌اش اضافه‌بارها را به دریا ریخت و زنجیر یدک‌کش‌ها را رها کرد، جهان غرب هم به جنب و جوش افتاد. اعمار شوروی در اروپای شرقی و جنوبی یک‌یک به «دنیای آزاد» پیوستند و تنها رژیم آلبانی هنوز کمونیستی مانده، زیرا از اعمار شوروی نبوده است. مردم آلبانی زبان خود را دارند که از زبانهای قدیم هند و اروپایی است، و فرهنگ خود را.

در سالهای جنگ جهانی دوم «انورخوجه» در کنار «تیتو» رهبر یوگسلاوی برای آزاد کردن کشورش آلبانی از دست تصرف ایتالیاییها مبارزه کرد و در سال ۱۹۴۵ موفق شد. او هم چون هم‌رزم همسایه‌اش تیتو به جهان کمونیسم (شوروی) پیوست اما او هم در سال ۱۹۶۱ چند سال پس از جدائی تیتو، از شوروی جدا شد. تیتو یوگسلاوی را مستقل نگهداشت و سهمی از مالکیت را به دهقانان داد، ولی انورخوجه به چین روی خوش نشان داد و تمام وسایل تولید را دولتی نگهداشت. سالهای بعد، در جریان چندشاخه شدن دنیای کمونیسم، در کشورهای غیر کمونیستی گروههایی از کمونیستها به آلبانی و انورخوجه پیوستند، یعنی جزو کله‌پاچه موش!

انورخوجه در سال ۱۹۸۵ مُرد و رمیز آلیا^۲ به جایش نشست. از چند ماه پیش تمام دستگاه تبلیغاتی اروپا به کار افتاده است تا اوضاع را در آلبانی هم عوض کند. و آخرین حادثه، پناهنده شدن مشهورترین نویسنده آلبانی به فرانسه.

1. Shqipnija

2. Ramiz Alia

اسماعیل قدّاره تنها نویسنده شناخته شدهٔ چنین کشوری است در اروپا و از معروفترین نویسندگان «نیکول زند»، مفقود روزنامه لوموند معتقد است که قدّاره، هزار بار لیاقت جایزه نوبل ادبیات را بیش از دیگران دارد. ولی با اینکه چندبار نامش در جمع کاندیداها بوده است، آکادمی سوئد مکرراً درباره اش کم اعتنائی می کند. ظن این است که شهرت قدّاره تابع شهرت حوادثی باشد که از جنگ استقلال تا جدائی از مسکو و جا به جا شدنهای دیگر نصیب کشورش و انورخوجه شده است. در هر حال از چندین سال پیش هروقت کتابی از این نویسنده ترجمه و در فرانسه منتشر شده، جنجالی برانگیخته است در میان ناقدان و نشریه های ادبی و کتابخوانان، از تشویق و تحسین.

قدّاره در روز ۲۴ اکتبر ۱۹۹۰ - دوم آبان ۱۳۶۹ - در پاریس از دولت فرانسه تقاضای پناهندگی سیاسی کرد. ناشرش شب در تلویزیون گفت که فعلاً به دلایل امنیتی او را مخفی نگهداشته ایم، ولی فردا اولین مصاحبه اش در صفحه اول روزنامه لوموند بود، همراه دو مقاله دیگر درباره او.

این مصاحبه را برای مجله کلک ترجمه می کنم و می فرستم به علت اینکه اول - نویسنده آدم مهمی است. دوم - حرفهای بسیار بااهمیت است، از نظر اینکه تاکنون در زمینه آزادی و اسارت قلم از دو نوع سانسور نام برده می شد؛ سانسور نوع دیکتاتورهای کمونیستی و نوع دیکتاتورهای دنیای سرمایه داری. اما قدّاره نوع دیگری را دست کم به اروپائین معرفی می کند. سوم - نویسنده پناهنده، نه تنها در کشور خود ضدرژیم نبوده، بلکه نماینده مجلس و عضو اتحادیه رسمی نویسندگان و غیره و غیره هم بوده است. کارهایش را در رومانی ترجمه می کرده اند و به ناشران فرانسوی می سپرده اند و خودش برای تبلیغ انتشار هر یک به اروپا می آمده است. حتی دیسیدان^۳ هم نبوده، یعنی کسی که با کل رژیم سر جنگ ندارد، بلکه با بعضی شیوه عملهای آن موافق نیست، مثل «ساخاروف» در شوروی. در هر حال حرفهایش به دل من مخلص نشست.

بعضی از رمانهایش که در فرانسه مشهور است: طنپور شبانه (۱۹۷۲) داستان مقاومت امپراتوری عثمانی در قرن پانزدهم - وقایع شهر (۱۹۷۳) خاطرات وقایع شهر زادگاهش در شورش سالهای ۴۴-۱۹۴۳ - تابستان طولانی (۱۹۷۸) داستان جدا شدن آلبانی از شوروی در سال ۱۹۶۱ - غروب خداوندان جلگه (استپ) ۱۹۸۱ - و این آخری کاخ اوهام که نان ناشرش بنگاه فایار^۴ با این سر و صداها در روغن افتاده و کتابخوانها برای خریدش هجوم برده اند.

گویا از مدتها پیش در درونش ورق برگشته است. اسماعیل قدّاره در حالی که جمله مقدر را بیان می کند، مثل اینکه بار سنگینی را زمین می گذارد، با صدائی آرام می گوید: «تصمیم گرفته ام آلبانی را ترک کنم».

وقت ناهار است و دفتر ناشرش خلوت. تنها در اتاق کناری ما، یک منشی مانده است که دارد نامهٔ خداحافظی نویسنده را به رئیس جمهور آلبانی «رمیز آلیا» در پاکت می گذارد.

قدارهٔ پنجاه و چهارساله که از یک ماه پیش برای تبلیغ انتشار رمانش «کاخ اوهام» با همسر و دو دخترش در پاریس است، به «تیرانا» باز نخواهد گشت.

قصهٔ ترک یار و دیار کردن تازه‌ترین جلای وطن کرده را دنبال می‌کنیم که پشت سر خود مادر، برادر و خواهرش را جا گذاشته است. صدایش نمی‌لرزد مگر هنگامی که اعتراف می‌کند، چیزی نمانده بود که دختر دوم و هفده‌ساله‌اش را هم جا بگذارد. باید وضعیت معجزه‌آسایی پیش می‌آمد تا دخترک هم بتواند همراه پدرش در فرانسه باشد.

قداره می‌گوید: «یقین دارم که رژیم پیش از این خانواده‌ام را وسیلهٔ بده بستان با من قرار می‌داد، اما امروز می‌شود گفت که سختگیری‌های سابق را کنار گذاشته است.»

پرسش: «از خیلی وقت پیش این تصمیم را گرفتید؟»

پاسخ: «احتیاج به گریز، ابتدا غریزی بود اما دلایلش بعد پیدا شد. این فکر خام از بهار گذشته که امیدی پیدا شد، شروع کرد به پخته شدن. قدم‌های کوچکی به سوی آزادسازی جامعه برداشته شد. به عنوان مثال «رمیزآلیا» تصمیم گرفت که سهمی از حیوانات دهقانان مال خودشان شود. در آن زمان من سه ساعت با او مذاکره کردم؛ تصورم این بود که می‌تواند گورباچف آلبانی شود، آدمی است که می‌شود با او هم‌کلام شد. مثلاً اجازهٔ مسافرت به خارج را ما تقاضا کرده بودیم و اعلام اجازهٔ سرمایه‌گذاری را. وانگهی، من در تصمیمی که دربارهٔ کشاورزی گرفته شد مؤثر بوده‌ام.»

پرسش: «دیگر چه؟»

پاسخ: «دیگر، ممکن است آدم‌ها به این نتیجه رسیده باشند که اگر جامعه را حتی اندکی آزاد کنند، رژیم فرو خواهد ریخت. باوجود این گورباچف شش سال است که همچنان بر سر قدرت است. اینطور نیست؟ چنین است که همیشه آزادسازی جامعه با خشونت متوقف می‌شود. وقتی که بو بردم وضع تهدیدکننده است، نامهٔ مفصلی به او (رمیزآلیا) نوشتم. از جواب سردش دستگیرم شد که کار از کار گذشته است. در تابستان، وضعی که در مورد واقعهٔ سفارتخانه‌ها ایجاد شد به من فهماند که به وعدهٔ آزادسازی وفا نخواهد شد. خلاصه، ناامید شدم از مشارکت با دستگاه، از داخل، و از علایم شدن رژیم.»

پرسش: «تصور می‌کنید که حرکت شما بازتابی در زندگی سیاسی مردم آلبانی داشته

باشد؟»

پاسخ: «پناهندگی من نه به قصد جنجال‌برانگیختن است و نه ایجاد شبهه. یک درگیری در آلبانی فاجعه‌ای غم‌انگیزتر از درگیری در رومانی به بار خواهد آورد. ملت آلبانی خسته است و درمانده و غرق در حوادث غم‌انگیز. امیدم این است که حرکت و غیبت من به آزادسازی تدریجی کمک کند. توجه داشته باشید که این غیبت ثمربخش است. غیبتی که گاهی از حضور مؤثرتر است.»

این یک زمینه درخشان در ادبیات است. به علاوه من آثارم را در آنجا گذاشتم که بیش از خودم دو راه آزادی مؤثرند. آنها را در مدارس درس داده‌اند. بسیاری از کتابهایم در چند دقیقه تا دانه آخر به فروش رفته‌اند. بعد، سر و کله‌شان در ایستگاههای راه آهن پیدا می‌شود. در بازار سیاه و به دست کولی‌ها. رژیم به این زودی‌ها نمی‌تواند تدریس آثار مرا از برنامه مدارس حذف کند.»

پرسش: «در خارج بسیار گفته می‌شود که رژیم آلبانی به دو گروه تندرو و میانه‌رو تقسیم شده است.»

پاسخ: «این موضوع قابل تأمل است. اعتراف می‌کنم که در این باره هیچ نمی‌دانم. اما شاید مغز شخص رئیس جمهور باشد که نیمی سخت است و نیمی نرم.»

پرسش: «با این حال در لحظاتی که نشانه‌ای - اگر چه ناقابل - از حرکت رژیم در راه آزادسازی دیده می‌شود، از گود خارج شدن شما کاری غیرعادی است.»

پاسخ: «اوایل هیچ نشانه‌ای از دگرگونی محیط دیده نمی‌شد؛ یا دست کم در مدتی بسیار بسیار طولانی. ادبیات واقعی و نوشتن برای من کافی بود. در یک کشور شرقی (کمونیستی) پرداختن به ادبیات خالص کاری عظیم است. به علاوه برای من، دنیای قابل تصور، نیمی از جهان بود؛ جهان کمونیسم. محدودیتها به روشنی میدان را تنگ کرده بود. امروز به نظر می‌رسد که می‌شود پا را از خط بیرون گذاشت. اما دیگر این کار برای من در آلبانی ممکن نیست. پس در می‌روم. من نویسنده‌ام و همیشه نویسنده خواهم ماند. گیریم که خیال خام آزردهنده‌تر از خفقان باشد.»

پرسش: «آیا فرار شما باز گشتی هم دارد؟ و در چه شرایطی باز خواهید گشت؟»

پاسخ: «در شرایطی که آلبانی متمدن‌تر شود و آزادی واقعی برقرار گردد. برخلاف آنچه شایع است. من عقیده دارم که آلبانی می‌تواند یک کشور چندحزبی باشد. در سال ۱۹۲۴ مردم آلبانی یک کشیش مسیحی به نام «فان‌نولی» را به ریاست حکومت برگزیدند که در طول چند ماه یک دموکراسی واقعی را برقرار کرد.»

پرسش: «آیا شما خطر نمی‌کنید که مثل بسیاری از نویسندگان جلای وطن کرده از سرچشمه‌های الهام خود بریده شوید؟»

پاسخ: «یقیناً این یک خطر است ولی حاضرم حتی ادبیات را [در راه آزادی] قربانی کنم.»

سانسور به شیوه مدیترانه‌ای

پرسش: «در هر حال هیچوقت آثار شما ممنوع‌الانتشار نشد.»

پاسخ: «ممنوع‌الانتشار، نه. اما دوره‌هایی بود که خودم باید می‌فهمیدم بهتر است چیزی منتشر نکنم. به یک مترجم «گوشزد می‌شود؟» که آثار تو را به زبان خارجی ترجمه نکند. دعوتهایت به خارج از کشور «محدود می‌شود؟!»

پاسخ: «سانسور پیشگیری کننده، نه. بیشتر نوعی نظارت «کنترل» ناشر وجود دارد. به شما تلفن «می شود!» از شما درخواست «می شود!» که: «باید حتماً فلان قسمت از نوشته‌تان را حذف کنید». وارد مذاکره می‌شوید و آن قسمت حذف می‌شود. اما گاهی از زیردستان در می‌رود. و شما می‌توانید در لحظه آخر همان قسمت را سرچایش بچپانید. این را می‌گویند سانسور به شیوه مدیترانه‌ای.»

پرستی: «بنابراین، مشکل واقعی برای نویسنده بعد از انتشار اثرش به وجود می‌آید؟»
پاسخ: «بلافاصله بعد از انتشار اولین کتابم (ژنرال ارتش نابودشده) در سال ۱۹۶۳ انتقاد کردند که من به ایتالیاییها - دشمنانمان در آخرین جنگ - رحم کرده‌ام. پس از انتشار دومین کتاب، «تابستان طولانی» که داستان قطع رابطه آلبانی با شوروی است، وضع وخیم‌تر شد. تبلیغات وسیع مطبوعاتی علیه من سه ماه ادامه داشت که به وسیله کمیته مرکزی حزب سازمان داده می‌شد. هر بار که من و زنم از خانه بیرون می‌رفتیم، دهن مردم از تعجب باز می‌ماند: «اه، عجب، هنوز شما آزادید؟». دیگر هیچکس به ما تلفن نمی‌کرد. آخرش یک روز «انورخوجه» در میان جمعی گفته بود: «اما در نهایت اینهم کتاب بدی نیست.» فوراً و آشکارا تبلیغات قطع شد.»

پرستی: «تبلیغات دیگری هم علیه شما وجود داشت؟»

پاسخ: «بله، در سال ۱۹۷۵ به مناسبت یک شعر (پاشای سرخ) که بایستی در یک مجله منتشر می‌شد. که هرگز نشد. یکی از اعضای هیئت تحریریه سوسه دوانده بود. تهمت زده شد که این شعر دعوت به سرنگون کردن حکومت است. بایستی که من «انتقاد از خود» می‌کردم. بعد از آن چندین ماه ممنوع‌القولم شدم. در غرب صدای کسی در نیامد؛ با اینکه سفارتخانه‌ها از قضیه خبر شده بودند. در سال ۱۹۸۲ هنگامی که «کاخ اوهام» را منتشر کردم؛ ناشیانه مستقیماً به من تاختند، که در غرب سر و صدا بلند شد.»

هیچکس از این دستگاه سالم در نمی‌رود.

پرستی: «شما عضو اتحادیه (رسمی) نویسندگان بودید. این خود یک پوشش حفاظتی نیست؟»

پاسخ: «اتحادیه خود در بازی تبلیغاتی علیه من شرکت داشت. به رئیس اتحادیه (دری-ترو-آگلی)^۵ نیز چندین بار حمله شد. چند کتاب او هم با توطئه سکوت روبرو شد. هیچکس

از این دستگاه سالم در نمی‌رود. این ماشین غالباً اقوام نزدیک، همسایه‌ها و پهلو دستی‌ها را هم خرد می‌کند، زیرا آلبانی کشوری است کوچک. آگلی در طبقه بالای خانه من زندگی می‌کند. اتفاق افتاده است که پس از یک جلسه حمله به من، در پله‌ها به او برخوردیم. یک بار به من گفت: «بخشید، هیچ کار دیگری نمی‌توانستم بکنم، مجبور بودم.»

پرسش: «چرا این بازیهای تبلیغاتی هیچوقت در خارج بازگو و اعلام نشد؟ مثلاً وقتی که شما (آن زمان) در برنامه آپوستروف (برنامه تلویزیونی پاریس) شرکت کردید، حزم و احتیاط فراوانی از خود نشان دادید.»

پاسخ: «بله، من کوشش کردم از هیاهوی بیهوده بپرهیزم. این کار در برابر روزنامه‌نگاران خارجی برایم مشکل ایجاد کرد. گاهی این ملاحظه‌ها وادارم می‌کرد که از زیر بار جوابشان شانه خالی کنم. در آلبانی مطالبی بسیار جسارت‌آمیز گفتم.»

پرسش: «با وجود این شما در تثبیت رژیم از خودتان مایه گذاشتید، شما را به نمایندگی مجلس انتخاب کردند.»

پاسخ: «بله، من از سال ۱۹۷۰ تا ۱۹۸۲ نماینده مجلس بودم. در میان کارگران و زیست‌شناسان و غیره، یک نویسنده هم لازم داشتند. ولی اینها مایه حفاظت من نمی‌شد، بلکه برعکس. درست در همان دوران بود که شدیدترین حمله‌ها به من شد. دوران خیلی سخت و خطرناکی بود. فقط ساده‌لوحان و خوشیاوران می‌توانند تصور کنند که من جعبه آینه (ویرترین) رژیم بوده‌ام.»

پرسش: «در غرب گفته می‌شد که یک اتوموبیل بزرگ و عالی (لیموزین) زیر پای شما گذاشته‌اند.»

پاسخ: «مسخره است. به عنوان سردبیر فصلنامه «نامه‌های آلبانی» ماشینی زیر پای من گذاشته بودند. تا اینجا درست است اما یک فولکس واگن گلف. در عوض حق‌التألیف تمام آثارم، حتی آنها که از ناشران خارجی به ارز می‌گرفتم، طبق قانون به صندوق اتحادیه نویسندگان تحویل می‌شد؛ قانونی که اختصاصاً برای من وضع شد، چون تنها نویسنده‌ای هستم که آثارم در خارج از کشور منتشر می‌شود. همیشه به خرج ناشر فرانسویم در خارج سفر کرده‌ام.»

پرسش: «آزادی نسبی که نویسندگان آلبانی از آن برخوردارند، آیا به حساب

پاسخ: «انورخوجه در فرانسه زندگی کرده بود و می دانست که زخمی کردن اهل قلم عاقبت خوشی ندارد. اما به نظر من نوعی روحیه دفاع و حفاظت اهل قلم در میان جامعه آلبانی وجود دارد که مربوط است به سنتهای کهن ادبیات در آلبانی. روشنفکر در آلبانی فراوان است. در هر خانواده ای می شود یک نفر را یافت که زبان آلمانی یا انگلیسی یا فرانسه بداند. حتی کودکان اعضای کمیته مرکزی کتاب می خوانند و زبان خارجی می دانند. هر گاه یکی از آن اعضا نویسنده ای را بیازارد، فرزند خودش می تواند در خانه به او بگوید: «پدر، شرم نمی کنی، این نویسنده خوبی است.»

پرسش: «شما را «واسلاو هاول» احتمالی آلبانی هم می دانند. تصور می کنید در سالهای آینده نقش مهمی را بازی کنید؟».

پاسخ: «کار «هاول» زندگی مرا مشکل کرده است. همه از من می پرسند: «می خواهی بروی واسلاو هاول شوی؟» نامه های زیادی به من نوشته اند. تلفن های زیادی به من شده است. آدم نمی داند اینها صمیمی هستند یا آتش بیار معرکه.»

پرسش: «تصور می کنید که رژیم آلبانی خواهد توانست مدتها دوام بیاورد؟»

پاسخ: «اگر به سوی آزادسازی قدم بردارد، دوام خواهد آورد؛ در غیر این صورت، نه. می توان گفت که کمونیسم نتوانسته است در اعماق جامعه آلبانی نفوذ کند. می توانید تصور کنید که مردم آلبانی نوعی نژادپرستند. هر که و هر چه را که با روحیه آنها سازگار نباشد، ضداخلاقی می شمرند؛ مثل یونانیان باستان که تمام اقوام غیر خودشان را وحشی (بربر) می دانسته اند. شاید همین خاصیت هم آنان را در برابر سوسیالیسم مقاوم کرده است. آنها خودشان خود را از قید تصرف ایتالیا و آلمان آزاد کردند خودشان هم نان کمونیسم را در سفره خود انداختند. دیکتاتوری های قرن بیستمی از دیکتاتوری های عهد عتیقی ظرافت و سعه صدر بیشتری دارند. قدرتشان بسیار وحشتناک و بسیار مؤثر است؛ با تمام دنیا می توانند ساخت و پاخت کنند، حتی با درستکارها. شما (غربی ها) خیال می کنید که دارید با آنها مبارزه می کنید، ولی عملاً به آنها کمک می کنید. دیگران که خیال می کنند کاری به کارشان نداشته باشند، خیلی هم دارند. آبخخور دیکتاتورهای از سرچشمه های پنهانی است.»

